هو

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

سپاس فراوان و ثنای بی‌اندازه بار خدایی را که پیشگاه حضرت الهی چه بالا آوردن خویش

از عجز و ثنا است و بالا نوردان طریق شرمنده‌گی را در دربار

خداوند کریم چه بهتر از اعتراف گناه لکن خداوند اگر چه بیحد تو را ثنا

سزاست و شکر بیعد تو را رواست و از هر چه گویم بالاتری

و در مالک ترکیب ما نیاز بخشنده هر گناهی و بلی امید زیر

درگاهت گنهکار از اینها است و کرمت کی ما را عذر

خواه از بخشش بی‌منتهایت برای این فقیر کن که بخشیده در از رحمت

بر روی او بگشا یا من له الدنیا و الآخرة ارحم من لیس له الدنیا و الآخرة

لکن گذشته گناه همه را عذر بپذیر پیش کرمت گنه ما حقیر

دستم به بادی بریده‌ام پرده خویش بر دامن عفوت زده‌ام دستم کوته

گناهی بی‌اندازه کردم و بدرگاه رحمتت پناه آوردم عذرم بپذیرد

به رحمت بگیر و صلوات بی‌نهایت و درود بی‌غایت سزد در خور

عرفان کمال ما عرفناک حق معرفتک بعد بدوباره افصح کلام افصح

من افصح العرب بیداء انی من قریش گشوده و سلام بر آل و اصحابش

دامن ... و قاسم جنت و نیز اتشد خصوص فاتح خیبر و ساقی کوثر

و مصراع از ابستان گرفت و این الابیات بعد چنین گوید بنده

درگاه بی‌نیازی علی اکبر شیرازی که در بعضی از اشعار پیش قطع

مراحل وطن منازل و فراغ از شاغل در زاویه انزوا تنها نشسته

و ابواب خیال الفاظ بسته بر رخ حواس بیش حواس بسته به عمر گذشته افسوس

میخوردم و کارهای بی‌حاصل خود را بر خود شمرده شکایت حال خویش سر کرده

و زبان میگفتم لکن دریغا که سراسر بیهوده گذشت عمرم مصراع من که یم

به باطل شده که بحمدالله کاری که ثمر نیست و کی امیدی را از کسی

نرسد خواستم خود را بکاری مشغول سازم و تردد خیال را در بازم

شاید از پیش در جهان گشایی رسد و کعبتین مراد نقش خود

کشد تا تألیف این رساله مشتمل است بر ذکر مجاز و استعاره

و کنایه و تمثیل و صنایع بدیع پرداخت و هر را مسمی ساخت

بتحفة السفر لتقسیم البحر چه از ارمغان گردانید تحفه قرة عین اولوالالباب

سلمه الله تعالی امید آن فرزند ارجمند از آن بهره‌مند و بتأییدات حضرت

ربانی از انواع هنر او را نصیبی کامل حاصل و بکمال علم و عمل رسیده

نهایت عمر طبیعی و اصل جمیع مرادات مخصوص با این الراحمین

و مرتب ساخت این را بمقدمه و سه باب و خاتمه مقدمه در ذکر

آنچه قبل از شروع در مقصود دانستنی است **باب اول**
در اقسام استعارات **باب دویم** در بیان کنایات **باب سیم**
در صنایع بدیعی **خاتمه** در تشبیهات و وجوه شبه و تمثیل
والله الموفق والمعین **مقدمه** در ذکر آنچه قبل از شروع دانستنی است
دلالت بودن شیی است بحیثیتی که از علم باو لازم آید علم بچیزی دیگر
اول را دال خوانند و ثانی را مدلول و آن یعنی دلالت بر سه نوع باشد
وضعیه و عقلیه و طبعیه و هر یک بر دو قسم شد لفظی و غیر لفظی پس
مجموع بر شش نوع باشد اول لفظیه وضعیه و آن دلالت لفظ است
بر معنی مقصود بمداخلیه وضع چون دلالت لفظ زید بر زید دویم وضعیه غیر لفظیه
و آن دلالت غیر لفظ است بر معنی مقصود بمداخلیه وضع چون دلالت خطوط
و عقود و نصب و اشارات بر معانی مخصوصه سیم عقلیه لفظیه و آن دلالت
لفظ است بمقتضای عقل فقط همچون دلالت دیز مسموع از وراء جدار
بر وجود لافظ چهارم عقلیه غیر لفظیه و آن دلالت غیر لفظ است بر معنی
بمقتضای عقل و بس چون دلالت اثر بر موثر پنجم طبعیه لفظیه و آن دلالت
لفظ است بمداخلیه طبع مثل دلالت اح اح بر درد سینه ششم طبعیه غیر
لفظیه و آن دلالت غیر لفظ است بمداخلیه طبع چون دلالت [illegible] نبض

از

بر بث و مقصود ازین مباحث علمیه قسم اول است یعنی دلالت وضعیه لفظیه باشد
چه تعلیم و تعلم ازینجهت معنی مقصود حاصل میشود بدانستن الفاظ موضوعه و دلالت لفظیه
موضوعه بر معنی بر سه نوع است اول مطابقه و آن دلالت لفظ است بر تمام معنی موضوع
له خواه از آنجهت که تمام معنی موضوع له او است چون دلالت لفظ انسان بر تمام معنی حیوان ناطق
دویم تضمن و آن دلالت لفظ است بر جزء معنی موضوع له او از آنجهت که جزء معنی
موضوع له او است چون دلالت لفظ انسان بر حیوان تنها یا ناطق تنها سیم
التزام و آن دلالت لفظ است بر خارج معنی موضوع له از آنجهت که خارج معنی موضوع
له او است چون دلالت لفظ انسان بر قابل علم و صنعت کتابت و مراد از لازم
لازم ذهنی بالجمله است هر خارج و نه لازم عقلی و چون الفاظ موضوعه مستعمل
بر دو نوع باشد حقیقت و مجاز **حقیقت** استعمال لفظ است در تمام معنی موضوع له
مذکور در اصطلاحی که تخاطب بآن واقع شود چون استعمال اسد در حیوان مفترس
و صلوة در استعمال مخصوصه در نزد اهل شرع **مجاز** استعمال لفظ است
در جزء یا خارج معنی موضوع له مذکور در اصطلاحی که تخاطب بآن واقع شود
من جهة معنی موضوع له و علاقه مصححه چون استعمال اسد در مرد شجاع
با قرینه و استعمال صلوة در معنی لغوی که دعا است در اصطلاح شرع پس
در لغت حقیقت است در دعا و اطاعت و در اصطلاح شرع حقیقت

در افعال مخصوصه هرگاه ارباب لغت در معنی واضع استعمال کنند حقیقت است
و در ارکان مخصوصه مجاز و هرگاه اهل شرع استعمال کنند بعکس این است قال تعالی
ان الله وملائکته یصلون علی النبی قال تعالی اقیموا الصلوة واتوا الزکوة
انوری گوید داغ طوق ترا عمار زنند ؛ سکه از گردن و سنی از سرن
خواجه حافظ گوید در نمازم خم ابروی تو با یاد آمد ؛ حالتی رفت که محراب بفریاد آمد
و لفظ قبل از استعمال نه حقیقت باشد و نه مجاز چنانکه هرگاه لفظ را در غیر معنی
حقیقی بدون علاقه مجوزه استعمال کنند نیز نه حقیقت باشد و نه مجاز بلکه غلط باشد علاقه هم
مثل آنکه اسد را در کتاب صرف مثلا استعمال کنند بدانکه بیشتر محسنات
کلام بواسطه معانی مجازیه است اگر مجاز جایز نبودی کلام را چندان حسن نبودی
چه بحسب معانی حقیقی اگر مخاطب را علم بموضوع له نباشد لفظ را دلالت نباشد
و اگر علم بموضوع له باشد موضوع له در خفا و ظهور مختلف نگردد بخلاف معنی
مجازیه که بعضی واضح و بعضی خفی و بعضی لطیف و بعضی الطف باشد باب اول
در بیان استعارات بدانکه استعاره را گاه اطلاق کنند بر مصرحه و گاه
بر بالکنایه و تخییلیه در حقیقت استعاره نیست و چنانکه خواهیم گفت
اطلاق استعاره بر آنها مجاز است پس این استعارات را در دو فصل ذکر
کنیم فصل اول در استعاره مصرحه و آنرا حقیقیه نیز گویند چنانکه

دانستن مجاز استعمال لفظ است در غیر معنی موضوع له در اصطلاحی که
تخاطب بآن شده با قرینه معانده از اراده موضوع له و علاقه مصححه مانند آنکه
اسد را بر مرد استعمال شود در مرد شجاع بقرینه یرمی و علاقه مشابهه مثال
بر آمد از کنام شیر نر شیری ؛ اسبی محلی شیر گفته و اسب بمناسبت
که حمل از او چنانکه حیوانات از شیر گریزند خواسته پس در مجاز چهار
از سه چیز قرینه معانده با معنی حقیقی و قرینه معینه معنی مراد و علاقه مصححه
المعنیین و علاقه مزبوره یا مشابهت است چنانکه گذشت یا غیر آن پس اگر علاقه
مشابهت باشد آنرا استعاره مصرحه خوانند والا مجاز مرسل گویند اگر چه این
معروف است از اراده ذکر استعارات لیکن چون ذکر مجاز مرسل بیان آن نیز لازم است
و اقسام مجاز مرسل باعتبار انواع علاقه ایراد شد پس مرقوم می شود بدانکه
انواع مجاز بیست و پنج است یکی از آنها استعاره مصرحه است که علاقه مشابهه باشد
دیگر مجاز مرسل و بر سه این وجه است اول آنکه استعمال کنند السبب را در ذی السبب
با علاقه سببیت یعنی ید را در معنی مثل آنکه استعمال ید در قدرت چه بر آمدن
قدرت و ظهور آن است در اکثر قال تعالی ید الله فوق ایدیهم و مثل استعمال ید
در نعمت ید الله فی علیه هر اکثر نعمتها را از جهت آنکه ظهور و غلبت اکثر
نعمتها بواسطه دست است و بتوسط آن ظهور یابد از آن قصد بدایا

سرشیم حج — بر نعمت اطلاق کنند و ابر اراده علاقه الیه یا فی علیه صوریه باشد یعنی خوا...
اند شعر ابر اگر از فیض باب رحمت استن نخ قطره باران کند باران لنه بر
جنتیلی عرعری در گفته و نعمت خ الله دویم تسمیه شی باسم جزء چنین
استعمال یده در دیدبان و گردن در بنده و دهن در انگشتان سیم عکس
اول یعنی اطلاق کل بر جزو چنانکه انگشت گویند و اراده سر انگشت نمایند قوله
یجعلون اصابعهم فی آذانهم چهارم استعمال سبب در مسبب مثل رعینا
الغیث یعنی چریدیم باران را و باران گفته و سبزه خواسته اند پنجم
عکس چهارم یعنی اطلاق مسبب بر سبب مثل و امطرت السماء نباتا یعنی
بارید آسمان گیاه را و نبات گفته و باران خواسته ششم خواندن لفظ
باسم آنچه در زمان گذشته است قال تعالی واتوا الیتامی اموالهم و یتیم گفته
و ازان بالغ خواسته باعتبار آنکه قبل از بلوغ یتیم بوده هفتم
استعمال لفظ است باعتبار آنچه منتهی شود بان چنانکه ... گویند و انگور
خواهند باعتبار منتهی شدن انگور بشراب قال تعالی انی ارانی اعصر خمرا یعنی عنبا
هشتم خواندن حال است بنام محل چنانکه نادیه یعنی مجلس را گویند
و اهل مجلس خواهند قال تعالی فلیدع نادیه ... بران ... — در و در لعد
ابیت ... نزرانه ... بنابرانکه ... مجلس باشد

نه اهل مجلس و در اهل مجلس استعمال شده باشد نهم عکس هشتم یعنی خواندن محل بنام
حال چنانکه گویند فلان در رحمت خداست یعنی در محل رحمت است قال تعالی و اما
الذین ابیضت وجوههم ففی رحمة الله دهم استعمال ملزوم است در لازم چنانکه
آفتاب گویند و نور آفتاب خواهند یازدهم عکس دهم یعنی استعمال لازم در ملزوم چنانکه
نور گویند و آفتاب خواهند شعر ...
... دوازدهم استعمال مطلق در
مقید چنانکه یوم مطلق اطلاق کنند و اراده روز قیامت کنند سیزدهم
عکس دوازدهم یعنی استعمال مقید در مطلق چنانکه گویند امروز فلک کار ...
... چهاردهم استعمال عام است در خاص چنانکه گویند ...
و اراده کنند ... پانزدهم عکس چهاردهم یعنی اطلاق ... و اراده ...
شانزدهم حذف مضاف است یعنی مضاف الیه را گویند و مضاف را خواهند
چنانکه قریه گویند و اهل قریه خواهند هفدهم عکس شانزدهم یعنی اطلاق مضاف
مضاف الیه چنانکه گویند منم پسر روشن یعنی پسر در روشن حجاج گفت انا
ابن جلا و طلاع الثنایا هجدهم اطلاق مجاور بر مجاور چنانکه ...
و مجاور او را خواهند ...
... نوزدهم ...

صد رنگ آورده **ط** نا وفا من همسایه در جنگ آورد **١٠٩** اطلاق مبدل است
بر بدل چنانکه گوئی اورا امید هم یعنی دیه ادرا امید هم **٢٠** اطلاق نکرده در سیاق
اثبات است واراده عموم **قوله تعالی** علمت نفس احضرت یعنی کل نفس **سوم یکم** در ٢٠١
اطلاق اسم معرف بلام جنس است واراده فرد معین قوم الناس ومراد نعیم ابن
مسعود است ومکن است که این نوع از مقوله اطلاق عام واراده خاص باشد **٢٠٢**
انکه اطلاق اسمی کنند ونفی خلاف **قال تعالی** یبین الله لکم ان تضلوا یعنی لئلا تضلوا
٢٠٣ الکه ذاکر کرده شود قرق خلاف مثل لیس کمثله شیء یعنی مثله **بیست وسوم** اطلاق ٢٠٣
ضد است بر ضد چنانکه نور را اطلاق کنند بر ظلمت وسیاه را بر سفید وچنانکه گوئی
زید حاتم است یعنی بخیل است **قال تعالی** وبشرهم بعذاب الیم اینست انچه قوم ذکر آورده
و جمعی کثیر کرده و بعضی از انها را ببعض دیگر برگردانیده اند و تفصیل این مقام
دیگر است نگاه باشد لفظ در یک استعمال محتمل باشد از برای استعاره ومجاز مرکب
متفرع عبارت از لبث است که گوینده از ان این استنتاج خواهند اگر باعتبار
شبهه باشد استعاره بعد واگر از باب اطلاق مقید واراده مطلق چنین
مرسل اینست انچه مقصود از ذکر مجاز بود بر وجه اختصار ایراد شد برای آنکه
بود مقصد اصلی ذکر استعاره است **بدانکه** خلاف است در اینکه استعاره از اقسام
مجاز لغوی است یا مجاز عقلی است جمهور بر انند که مجاز لغوی است

بعض [illegible]

بعد استعمال لفظ است در غیر معنی موضوع له خود بعلاقه مشابهت و بعضی برانند که مجاز
عقلی است یعنی معنی اورا استعاره تصرف در امر عقلی کرده نه لغوی زیرا که نسبت
استعاره بمعنی اگر مشبه بعد فرد از افراد مشبه به قرار داده ولفظ مشبه به بر مشبه باعتبار
فردیت او از مشبه به اطلاق کنند مثلا چون خواهند لفظ اسد را در رجل شجاع
استعمال کنند باید زید را اولا فردی از افراد اسد ادعا کنند اسد اعتبار نمایند وبعد از ان
اسد را در زید بعلاقه آنکه فردی از افراد معنی موضوع له اوست استعمال نمایند
پس استعمال اسد در زید استعمال لفظ است در فرد از افراد معنی موضوع له خود در
عقل او واقع فرد از افراد اسد ساخته اند حقیقت است نه مجاز در اطلاق در لغت
واستعمال در غیر معنی موضوع له باشد بلکه استعمال لفظ است در معنی موضوع له
خود از انجهت که معنی موضوع له اوست اگرچه فردیت زید از اسد بتصرف
واعتبار عقل باشد **ولیکن مشهور** آنکه لفظ اسد مثلا موضوع است در لغت از برای
حیوان درنده مخصوص نه از برای مرد دلیر ونه از برای مطلق شجاع واو را فرد شجاع
یا حیوان مخصوص و یا مرد دلیر تا استعمال اسد در هر یک بر وجه حقیقت درست باشد
مثل استعمال حیوان در مرد شجاع و درنده موصوف باین مطلب بر وجه قطع
از اهل لغت معلوم است پس استعمال اسد در مرد شجاع استعمال لفظ است
در غیر معنی موضوع له بقرینه معانده و معنی دارین است معنی مجاز لغوی **و ما**

از این گفتن و هرگاه لفظ عام مثل انسان در فرد خاص مثل زید مستعمل شود نه باعتبار
خصوصیت زید بلکه باعتبار فردیت او از موضوع له هر استعمال حقیقت باشد نه مجاز
اگر در این فرد گویی رأیت انساناً یا رأیت رجلاً لفظ انسان و رجل استعمال شده در موضوع له
اگرچه در خارج فرد معین باشد **تحقیق** این مقام آنست که لفظ انسان را گاهی دفعه بر زید باعتبار
خصوصیت او استعمال کنند و قرینه بر معنی مراد پیدا و در این استعمال مجاز است و لهذا
لفظ در غیر معنی موضوع له باشد و گاهی دفعه در او استعمال کنند بمعنی فردیت قطع نظر از خصوصیت او
در آن استعمال حقیقت باشد چه هیچ کس استعمال انسان و رجل در زید و در مثل مذکور مجاز نگوید
یاد از این اراده معنی [illegible] مفهوم است و معنی [illegible] استعمال [illegible] عام [illegible] حقیقت
دلیل لطافت [illegible] میگویند مجاز عقلی است یعنی لفظ مشبه به مستعمل است در معنی
موضوع له خود و تصرف عقلی در معنی است نه باعتبار تصرف در لغت و در لفظ [illegible]
تعجب در این بیت که گفته قامت تظللنی من الشمس نفس اعز علیّ من نفسی قامت تظللنی و من
عجب شمس تظللنی من الشمس چه اگر استعمال آفتاب در محبوب [illegible] مستعمل و مجاز
لغوی یعنی استعمال در غیر معنی موضوع له خود باشد معنی تعجب نباشد زیرا که تعجب [illegible] شود از
غیر شمس مانع از تابش شمس شود و سایه افکند بلکه وقتی تعجب صحیح است که او نیز شمس باشد
و سایه از آفتاب افکند و شمس مستعمل در معنی موضوع له خود باشد و همچنین استدلال
کرده‌اند بر اینکه مجاز در لغت نیست و در تصرف عقلی است بصحت نهی از تعجب در این

سر

بیت لا تعجبوا من بلی غلالته قد زر ازراره علی القمر یعنی تعجب مکنید از
کهنگی پیراهن و لباس او چه بندهای او بر قمر بسته شده و قمر شده است [illegible]
از نو کهنه سازد پس هرگاه محبوب فرد از افراد قمر نباشد استعمال بر وجه حقیقت
بلکه بر وجه مجاز باشد و محبوب داخل در افراد نباشد نهی از تعجب معنی است و تعجب [illegible]
در دشم این دلیل باینکه غایة امر آنست که محبوب فردی از افراد ادعائی شمس و قمر شده
لیکن استعمال لفظ در فرد ادعائی مستلزم حقیقت نیست چه استعمال لفظ در معنی
موضوع له خود باشد بلکه استعمال لفظ است در فرد ادعائی موضوع له و استعمال لفظ
در فرد ادعائی معنی موضوع له مجاز است نه حقیقت و اما تعجب و نهی از تعجب مبنی بر [illegible]
تشبیه است از جهت کمال مبالغه و ادعای اینکه مشبه عین مشبه به یکی است [illegible]
نیز بحسب تخییل [illegible] در حق مشبه روا است و در حق مشبه نیز بجا است **وجه کلام**
در این مقام این است که با شبهه [illegible] را استعمال لا شبه با در افراد مشبه به [illegible] ادعا
و اعتبار عقلی داخل سازند و لفظ را بر این اطلاق کنند یعنی بمعنی عقلی [illegible]
انه او فرد اعتبار کنند یکی از افراد [illegible] حقیقی و دیگری [illegible]
آنکه [illegible] انسان و سلاح دار [illegible] لفظ اسد [illegible] اطلاق شده
و در این مطلب نزاعی نیست و تمام بر همه متفق‌اند و نزاع در این است که آیا استعمال لفظ
در فرد ادعائی مذکور بر وجه حقیقت است یا مجاز و راجح در نظر فقیر [illegible] است

چون متفق اند بر آنکه حقیقت استعمال لفظ است در تمام معنی موضوع له کلی و تشبیه در
از معنی موضوع له معنی و افراد حقیقی است نه اعتباری و ادعائی پس استعمال لفظ
در فرد ادعائی مجاز باشد نه حقیقت پس بعد از این قیود حال محقق شد که استعاره مجاز است
استعمال لفظ است در غیر معنی موضوع له حقیقی بواسطه علاقه مشابهه و ادعای فردیت
مستعار له از افراد مستعار منه بعینه از افراد اعتبار ادخال مشبه باشد در افراد مشبه به
پس هر مشبهی که داخل در جنس مشبه به باعتبار فرد مشبه از افراد تواند نمود و از اینجا ظاهر گردد
که علم را استعاره نمیتوان کرد چه معنی علم جنسیت نیست تا مشبه مندرج در افراد گردد
مگر آنکه علم مشتهر باشد در وصفی و دلیل معنی عموم اعتبار و تأویل نموده مشبه حاتم در
در وصف جود و یوسف در حسن و سحبان در فصاحت و امثال آن [illegible]
مقوله مثلا حاتم استعاره [illegible] باعتبار [illegible] ادعا [illegible]
و حاتم را استعاره کنند و در این قبیل است مصراع جمشید در جام تو [illegible]
و استعاره مذکور را چنانکه گذشت استعاره مصرحه تحقیقیه خوانند [illegible]
استعاره بالکنایه و تخییلیه [illegible] استعاره مصرحه منقسم باقسام چند [illegible]
گاهی باعتبار مشبه به از مستعار له خوانده باشد و گاهی باعتبار لفظ مستعار
باشد و گاهی باعتبار مرکب از امور [illegible] پس شروع در ذکر اقسام استعاره مصرحه
نموده گوییم استعاره مصرحه باعتبار طرفین یعنی مستعار منه و مستعار له بر دو نوع است

اول استعاره وفاقیه و آن استعاره مصرحه است که مستعار منه و مستعار له
باهم جمع توانند شد مثل قوله تعالی او من کان میتا فاحییناه که استعاره شده است از
ضلال و حیات از برای هدایت و در احییناه استعاره وفاقیه است چه حیات و
با هدایت که مستعار له است جمع توانند شد و در موت استعاره وفاقیه نباشد دوم استعا
ره عنادیه و آن برخلاف وفاقیه است یعنی مستعار منه و مستعار له باهم جمع نتوانند شد مثل
استعاره معدوم از برای موجود در عدم ترتب ثمر بر او چنانکه گویی معدوم را
دیدم یعنی مرد بی فایده در عدم ترتب اثر با معدوم مشابه است دیدم و اجتماع [illegible]
بدیهی الامتناع است و این قسم یعنی استعاره عنادیه را هرگاه جامع [illegible]
مستعار منه و له نقیض یا ضد شد [illegible] استعاره تملیحیه و تهکمیه خوانند مانند فبشرهم
بعذاب الیم که استعاره شده بشارت که خبر خوش است از برای انذار [illegible]
و جامع نقیض ضدیه است که تقابل است انواع [illegible] بالاشتراک و تناسب است باز
استعاره مصرحه باعتبار جامع بر دو نوع باشد اول عامیه [illegible]
عامی باشد [illegible] خلق درک کنند [illegible] دوم خاصیه [illegible]
محتاج باشد بفکر و تامل [illegible] در تعریف [illegible]
[illegible] است و اذا احتبی قربوسه بعنانه : علک الشکیم الی انصراف الزائر
یعنی اسب معشوق [illegible] قربوس [illegible]

از مکان خود حرکت نمی‌نماید همین دو شبه جمع اینجا بی تخصیص از دیدن مراجعت نماید
و احتوی گفته‌اند در لغت بمعنی انداختن جامه است بر دوش بی‌هیئت و در شان
در حال مراقبه نشینند و انداختن جامه بر دوش خود است و جامع هیئات ...
و اشتمال جامه بر همه بدن است این معنی را در کتاب شرح مفتاح ... تا جامع
در کل شی باز استعاره مصرحه بعضی مجموع مستعار منه و له و جامع تشبیه ...
مستعار منه او باهر دو معقول باشد و یکی از محسوس ظاهر برای تمثیل باید معقول
محسوس یا عکس و در این نوع جامع جز از معقول نتواند بود چه ...
و معقول و محسوس و معقول و محسوس شد و با مستعار منه و له هر دو محسوس ... جامع
در میان ایشان که معقول بود که محسوس و که مرکب از معقول و محسوس اول
طرفین و جامع معقول قوله تعالی ... مستعار منه خفتن است و مستعار له
مردن و جامع عدم ترتب فایده و مجموع معقول باشد دوم مستعار منه محسوس
و مستعار له و جامع هر دو معقول باشد قوله تعالی ضربت علیهم الذلة و المسکنة
اطلاق شده ضربت و خیمه زده شده است و محسوس و از آن احاطه ...
ذلت خواسته‌اند و جامع احاطه باشد هر دو معقول سوم عکس آن
یعنی مستعار منه و جامع معقول و مستعار له محسوس قوله تعالی انا لما طغی الماء حملناکم
فی الجاریة طغیان آب محسوس است اطلاق شده و از آن تکبر اراده کرده شده

[illegible]

بلکه معنی او استعلاست و هر دو از یک معقول چهارم طرفین محسوس و جامع معقول
قوله تعالی و آیة لهم اللیل نسلخ منه النهار و سلخ در لغت عبارت است از بر کشیدن گوشت
از پوست و از آن ظهور روز از زوال اراده شده و آن هر دو محسوس است و جامع ترتب چیزی
بر چیز امری است معقول پنجم طرفین محسوس قوله تعالی عجلا جسدا له خوار مستعار منه عجل
و گوساله باشد و مستعار له حیوان مصنوعی ... است و جامع شکل است ... جمیع
محسوس باشد ششم طرفین محسوس و جامع مرکب از محسوس و معقول چنانکه
رایت شمسا و از آن تخصیص را خواهی ... باز استعاره
مصرحه باعتبار مستعار لفظ است بر سه نوع نوع اول
و آن استعاره مصرحه است که مستعار اسم جنس باشد یعنی لفظی دلالت کند بر ذات
و صالح صدق داشته باشد و اطلاق ... جمیع ... و این استعاره ... از
برای تخصیص ... استعاره مصرحه است و مستعار ... از
باشد یا حرف استعاره در حقیقت تبعیت ... مصدر و معنی ... تعبیر از
حرف ... مثل نطقت الحال والحال ناطقة ... از نطق دلالت خواسته ...
فی نعمة ... قرینه در استعاره مشتق فاعل و مفعول
و متعلقات باشد و در حروف مجرورات استعاره مصرحه ... متضمنات
... نوع ... و آن عبارت است از استعاره مصرحه غیر مقرونه

بچیزی از مناسبات مستعار منه و مستعار له از صفات و تفریعات چنانکه بلور حباب
که گذرانیدست ساغر و مردم تابع خطا پرسیدم   و این عبارت استعاره مصرحه
و مقرون باشد ببعضی از مناسبات مستعار له خاقانی فرماید در ده از لبش
چکیده حسن زلبش تن بدان کا بکرخ خلال بر دو عرض صدری چکیده حسن
گفته و نبات جوشیده و اگر ده بمناسبت لب زبان دو عرض صدری گفته دا
خواسته و خلال مناسب اوست   وان عبارت از استعاره مصرحه
و مقرون شود ببعضی از ملایمات مستعار منه خاقانی راگفت یا در مینا
بحر از و قلم گهر بخش همه یکسانه از مشک کف ریخته و در کشته
و بخشش خواسته و قلم رنم و نقد از ملایمات بحر باشد هم او گوید باز از
زرین صدف شراب دریا ریخته از نهنگ است زلف لولوی لالا
لالا ریخته و زرین صدف گفته و اقداح خواسته از مناسبات
است و دریا و نهنگ و لولو د کان باشد و در یک لفظ هم تجرید باشد هم
ترشیح هم او فرماید لب یوسف کرده شیرین عیسی گشته هم قرین در دلو
رفته بیش از این کع اب دریا ریخته و مراد از یوسف افتاب است و عیسی
از جهت مناسبت تیغ لفظ ... فرماید روز دیگر چو جعفر این کتب تخته را
نسبت از سیاهی است و تخته را از سیاهی شستن هم مناسب است و بدانکه ترشیح

الملایم اطلاق و تجریدات چه چنین مناسبات مستعار منه و گو نوعی مبالغه
در تشبیه بیشتر باشد ملخص مقام چنان است و استعاره مصرحه استعمال لفظ مشبه به است
بعد از ادعای فردیت مشبه در جنس مشبه به و آن بر سه نوع باشد و ناقصه عبارت از عاریه
فاحشه التشبیه تبعیه مطلقه مجرده مرشحه و این اقسام بعض با بعض مجتمع شود و بعض

فصل دوم در بیان استعاره بالکنایه و استعاره تخییلیه است

بیت استعاره بالکنایه در منیه و تخییلیه در اظفار در بیت ذوالرمه
شده است و بیت این است و اذا المنیة انشبت اظفارها الفیت کل تمیمة
لا تنفع بعضی در دفتر فرو برده مر که خطا ... خود را ... در جمیع تمیمه تقطع
نه تخته و تمیمه ... نقطه فوقانی مهره است که جهت دفع چشم زخم و بعضی
اعراب ... بند ... زفرها ... و صاحب تلخیص خلاف آن رفته است
و استعاره بالکنایه و تخییلیه حیث ... در این رساله تعقیب عدم اطاله کلام
هر چه سالم است از نقد و ترجیح اقوال علما دال و اکتفا بمذهب صاحب
تلخیص که اوضح المسالک و اظهر المدارک است نموده آید هر گاه در ضمیر تشبیهی
و متکلم متعرض هیچ یک از ارکان تشبیه از مشبه و مشبه به و وجه شبه و ادات
تشبیه بلفظ مشبه نشده و مشبه را ذکر کند و اثبات یکی از لوازم خبر را
از لوازم مخصوصه مشبه به باشد در این تشبیه مضمر در نفس استعاره
بالکنایه و اثبات بعضی از لوازم مشبه به از برای او استعاره

تخییلیه باشد و گاه نقض مشبه و لازم مذکور سازند و بالکنایه و تخییلیه نامند

چنانکه در باب استعارات نیز برین وجه باشد اما اطلاق استعاره بر استعاره بطریقه

محقق و تسمیه وی بها از باب تشبیه است چه استعاره استعمال لفظ است در غیر معنی

موضوع له و در اینجا در معنی حقیقی مستعمل است بلکه اطلاق استعاره بر استعاره

بالکنایه و تخییلیه بر وجه استعاره است و اما بالکنایه و تخییلیه بر وجه استعاره و اما

بالکنایه و تخییلیه مقابله مصرحه است که تصریح به تشبیه نشده و دلالت بر تشبیه

بواسطه ذکر بعضی از لوازم مشبه به است تشبیه مرکب در ضمیر پدید آید در ملک

نفوس بتقدیر و غلبه در عدم فرق میانه بود نیک دیده شده در دریابد استعاره بالکنایه

باشد و اثبات چیزی از برای مرکب از لوازم مشبه به است استعاره تخییلیه

برای هر یک از دو لفظ منسوب در اطراف حقیقت مستعمل در معنی موضوع حقیقی است

و در کلام مجازی بهیچ وجه نباشد و استعاره بالکنایه و تخییلیه از یکدیگر منفک

نشوند **تذنیب** بر آنکه هر قدر حسن در تشبیه بیشتر باشد استعاره احسن باشد چنانکه

هرگاه جامع وجه شبه اتم در جهت متعدده باشد استعاره احسن بود از آنکه

جامع کمتر باشد مثل استعاره سنبل از برای زلف که جامع رنگ بود و

بهتر باشد از عنبر که جامع رنگ بود است و جعد در استعاره شرط آنکه

چیزی را با آنچه تشبیه شده باشد و از آنچه است و گفته اند ابن اسماعیل

استعاره نیست بلکه تشبیه است ملحق به تشبیه **باب سیم** در بیان کنایه است

کنایه در لغ

کنایه در لغت مصدر کنیت بکذا است بمعنی عدم تصریح بدان و در اصطلاح

عبارت است از ذکر لازم و اراده ملزوم با جواز اراده لازم از آنرو که لفظ

مستعمل در معنی مذکور سازند کنایه بر گونه مشتمل زید طویل النجاد یعنی زید بلند

شمشیر است بلند است چه مراد از آن است که زید بلند قامت است و طول نجاد

اطلاق شده و لازم است و طول قامت را اراده شده و ملزوم است و محل

اراده کردن معنی حقیقی و از اینجا ظاهر آمد که کنایه مجاز نیست چه در مجاز لابد

قرینه معانده با حقیقت اراده معنی حقیقی ممکن نباشد و در کنایه لابد است

و ممکن بعد و کنایه بر سه قسم است **اول** آنکه مراد از کنایه صفت نسبت

بلکه مقصود ذات باشد از ذوات و آنگاه مطلوب امر واحد باشد و گاه متعدد

یعنی گاهی معنی واحد کنایه از ذات مخصوص مثل آنکه مجمع اضغان کنایه از

واحد است و کنایه از دل ذاتی است از ذوات و گاهی معانی متعدد

از اراده ذاتی از ذوات مثل آنکه

صفات ذات و ضم نمائی بعضی از لوازم از آنها مجموع اختصاص

بذات مخصوص بهم رسد مستقیم القامه عریض الاظفار و از آن

اول را **فرید مفرد** خوانند و ثانی را **خاصه مرکبه**

گفته اند در این نوع شرط شده است اختصاص صفت به موصوف

ظاهر متبادر است اختصاص حقیقی بالکنایه

است که اختصاص حقیقی نبوده نیست بلکه اختصاص ادعائی نیز که از شعر لازم آید

اکرم بخانع حسن الخلق و امثال [illegible] و اللطف نیز از آن کیسه باد دعای اختصاص آن چنانکه

چنانکه از تتبع کلام بلغا بر صاحب ذهن ذکا مخفی نخواهد بود **حکم** آنکه مراد از کنایت

ذات یا نسبت نباشد بلکه مستقصی صفتی از صفات مثل طول قامت نیز در وجه حسن

او و امثال اینها و این نیز بر دو نوع قریب و بعید **قریب** آنکه انتقال از لازم

بملزوم بی واسطه باشد خواه انتقال واضح باشد چون طویل نجاد در قد دراز [illegible]

و لکن به اطلاق [illegible] و خواه [illegible] عرض قفا و عظم راس در قلت [illegible] العقل

و عظم الراس [illegible] باشد چه جبر عرض قفا و بزرگی سر هر کدام با فراط باشد

دلالت بر بلاهت [illegible] و این معنی را خصوصی باشد هر کس در آن [illegible]

بتجربه دریافتن را ماطبیب است **بعید** آنکه انتقال از لازم بملزوم بواسطه باشد چون

رماد در قلت [illegible] کثیر الرماد [illegible] از [illegible] کثرت رماد لازم کثرت احراق

خار و حطب لازم کثرت طعام است و آن لازم جود است **سیم** آنست که مراد از کنایت

نسبت باشد چنانچه در این بیت است **بیت** ان السماحة و المروة و الندی

فی قبة ضربت علی ابن الحشرج قبة خیمه حشرج بحای حطی و شین منقوطه

و جیم نام ممدوح یعنی بدرستیکه بزرگی و مروه و بخشش در خیمه ایست زده شده از برای

حشرج و مراد از اثبات صفات مذکوره در خیمه ممدوح نسبت صفات مذکوره بممدوح

موصوف و منسوب در دو قسم اخیر که مذکور باشد چنانکه مذکور شد [illegible]

انکه جمع

چنانکه چهره نحفن در صدد از اسلمی رالمه بر کند قال رسول الله صلی الله علیه و سلم المسلم من سلم المسلمون

من یده و لسانه مراد نسبت عدم اسلام است بر نده در کلام مذکور نیست **شعر**

[illegible] همین است عاشق بکشند که کلاه نیست باشد [illegible] منتظر **شعر** [illegible]

[illegible] **بلغا** [illegible]

متفقند بر اینکه کنایه و مجاز ابلغ است از تصریح و حقیقت چه در کنایه انتقال

از لازم است بملزوم و در مجاز انتقال از ملزوم است بلازم [illegible]

بدعوی [illegible] است و در حقیقت تصریح هیچ کدام نیست **باب سیم** در بیان

صنایع بدیعه بدانکه شناخته می شود وجوه حسن کلام بعد از فصاحت و خلو

کلام است از تعقیدات لفظیه و معنویه و بعد از بلاغت که عبارتست از مطابقه

کلام از برای مقتضای حال و این بر دو نوع باشد بعضی راجع بمعنی و بعضی راجع

بلفظ و مجموع آنچه در این رساله ایراد می شود صنایع بیست و نه نوع است بعضی معنوی

و جمله لفظی و صنایع متجدد در آن بیست و سه بسیار صنعتی و صاحب ذوق سلیم

و سلیقه مستقیم چه سلیم و سلیقه مستقیم در اکثر [illegible] و نه [illegible]

و صنایع معنوی این است **اول مطابقه** [illegible] تطبیق و تکافو نیز

خوانند و آن چنانست که جمع شود در کلام دو معنی در میانه آنها یک نوع

از انواع چهارگانه تقابل یعنی خلاف [illegible] معنی دو کلام از یک نوع آورده باشد

بعضی در دو اسم یا در دو فعل یا در دو حرف و گاه در دو کلمه از دو نوع

مثال الله قوله تعالى وتحسبهم ايقاظا وهم رقود در ايقاظهم ورقود بعنى بيدار
وخواب در ميان اينها تقابل عدم وملكه است زيرا كه اسم اثبات شده مثال ديگر
قوله تعالى يحيى ويميت يحيى ويميت فعلند ومعنى اينها متقابل مثال ديگر قوله تعالى
لها ما كسبت وعليها ما اكتسبت يعنى از براى هر نفسى است آنچه كسب كنند و براى اوست
آنچه را تحصيل بكند لام وعلى دو حرف است يكى از براى نفع ويكى از براى ضرر
معنى متقابل بود مثال ديگر قوله تعالى او من كان ميتا فاحييناه صورت حجاب بمعنى
متقابل يكى اسم ويكى فعل است شعر گفته بودم چو بيائى غم دل با تو بگويم
چه بگويم كه غم از دل برود چون تو بيائى ¤ اگر خانه محقر است وتاريك ¤ بر ديده روشنت
نشانم ¤ زبان رفتن دامن چه گويم ¤ بس آنكه ديدم […] از هوشم ¤ آمدى رفت
ز دل صبر وقرارم بنشين ¤ بنشين تا بنجوى […] قرارم بنشين ¤ وطباق بر دو نوع است
طباق ايجاب چنانكه در مثالهاى گذشته گذشت ودوم طباق سلب قوله تعالى ولكن اكثر طباق سلب
الناس لا يعلمون يعلمون قوله تعالى فلا تخشوا الناس واخشون […] در طباق
ولهذا متضاد ذكر كند واز هر يك معنى ديگر غير از لون خواهند وآنرا خوانند
بعنى شين خواجه حافظ گويد […] چهره ارغوانى […] سياه كاسه شند
ومراد از چهره ارغوانى كردن […] سياه كاسه […] صنعت
از صنايع […] طباق شمرده اند جمع كردن ميانه معنى است
چون آنها را تقابل نباشد ليكن يكى از آنها تعلق داشته باشد بجز […] :

با معنى ديگر تقابل باشد قال تعالى اشداء على الكفار رحماء بينهم تراهم ركعا جمع شده
ميانه رحماء واشداء ودر ميان آنها تقابل نيست ليكن رحماء سبب لين است
ولازم وى […] شده است قوله تعالى اغرقوا فادخلوا نارا ادخال نار متعلق
احراق است […] متعلق اغراق است ۲ جمع كردن ميانه دو معنى غير متقابل
بدو لفظ كه در معنى حقيقى تقابل داشته باشد مثل ضحك المشيب براسه […]
[…] ولفظ ضحك […] بمعنى حقيقى متقابل باشند ومراد از ضحك خنديدن
بلكه […] واين نوع را ايهام […] خوانند واز جمله تطبيق […]
[…] بهمان ترتيب معنى […] لف ونشر […]
خوانند مثل قوله تعالى فليضحكوا قليلا وليبكوا كثيرا […] ضحك قليل
وبهمان ترتيب معنى […] سلبت […] حسن الربى
والربى اذا اجتمعت […] اللون الاخضر […] از صنايع
است […] تحقيق […] خوانند
وان جمع كردن […] در ميانه آنها […] تقابل باشد
الشمس والقمر بحسبان جمع شده ميانه شمس وقمر […] زلف بجا
ببرد […] والخ […]
[…]
[…]

مشرق کف ساقیش دان مغرب لب با آنکه خواجه حافظ گوید ساقی در گردش ساغر

تعلل تا بکی دور چون با عاشقان افتد تسلسل بایدش [illegible] الفش از رشانی [illegible]

مرع زیرا که چیزی [illegible] تحمل بایدش و از جمله مراعات نظیر است

و ختم شد کلام بچیزی مناسب ابتدای کلام چنانکه قوله تعالی لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار

و هو اللطیف الخبیر در لطیف مناسبت با لا تدرکه الابصار و خبیر با یدرک الابصار [illegible] مراعات نظیر

و جمع شود معانی [illegible] بالفاظ [illegible] قوله تعالی الشمس و القمر بحسبان و النجم

و الشجر یسجدان و نجم گیاهی بی ساق گویند و لفظان مناسب شمس و قمر است به بندیل تعبیر

[illegible] صحیح [illegible] قمرم و حرف کنم [illegible]

ولم یکن [illegible] غیر النقطه و جمع شد [illegible] و نقطه معنی [illegible]

شد [illegible] حروف معجم تشبیه شده [illegible]

بان [illegible] اسم فاعل [illegible] ازین [illegible]

اسم فاعل است [illegible] در این شعر [illegible]

[illegible] علامت [illegible]

[illegible] محبوبه [illegible]

و خمیده [illegible] ماننده [illegible]

معشوق خود [illegible] از آن [illegible]

[illegible] اصدق الجد [illegible]

ظفر

لا تحصی و ان کذب [illegible] شد میانه [illegible] موافق [illegible]

و طالع [illegible] خیال است یعنی هرگاه طالع موافق [illegible]

[illegible] اگرچه [illegible] از آن صنایع

معنوی و آن در لغت [illegible] اصطلاح

عبارت است از ذکر [illegible] کلام از نظم و نثر لفظی [illegible] علم [illegible]

مشتمل [illegible] قافیه [illegible]

[illegible] شعر [illegible] شعر [illegible]

[illegible] و بعضی از [illegible]

انداختن [illegible] کلام از صنایع معنوی است و آن [illegible]

[illegible] در ضمن لفظی [illegible] لفظ دیگر [illegible]

مراد [illegible] نفس [illegible] اعلم [illegible] از نفس [illegible]

و نفس [illegible] اطلاق [illegible] طبخ کنیم گفت

[illegible] طبخ گفته [illegible] از صنایع

معنوی است [illegible] و انچه [illegible]

[illegible] و عشق [illegible]

عشق [illegible] از صنایع معنوی است و آن [illegible]

[illegible] کلام الملوک ملوک الکلام [illegible] العالم

و انچه [illegible]

[illegible]

رو خرامان مرو قامت دلجوی تست قامت دلجوی تست رو خرامان

بار ما هم بار [illegible] بار روزگار ای روزگار ما بمن   از صنایع معنوی است و این [illegible]

و [illegible] سازد صنعت را در کلام واقع شده بکلمه دیگر [illegible] مثل آن [illegible] و آن

چه [illegible] [illegible] ماه چهارده جا کرده بر روی بازار [illegible] کلاه [illegible]

بیدار [illegible] شبهای دراز [illegible] غلط [illegible] اوقات [illegible] چند [illegible] ایهام

از صنایع معنوی است و از انواع [illegible] خوانند و آن چنین است که لفظی بیاورد که او را دو معنی

باشد یکی قریب و دیگر بعید و از آن معنی بعید اراده کند و اگر [illegible] معنی [illegible] بشنید از او را

آن را ایهام خوانند   یاری [illegible] [illegible] است [illegible] بکلام [illegible]

کار است [illegible]   در خراسان [illegible] گفتم [illegible] طبع [illegible] فهمید [illegible]

معنی [illegible] گفتمش [illegible] این [illegible] بنده [illegible] داشته ام [illegible] معنی

دو جزء را [illegible] نوع باشد مرکب و مجرد   [illegible] ملایم معنی [illegible] غیر مراد است

باشد   غزالان [illegible] غزال [illegible] پرداز [illegible] چنان [illegible]

[illegible] آمد [illegible] در میان آمد برسم امتحان تکلیف میکردند [illegible]

بهانه در [illegible] [illegible] کنند   اگر خواهی [illegible] [illegible] کند [illegible]

و بعضی [illegible] فوق ایهام [illegible] و اسما [illegible] باید [illegible] از جمله [illegible] نوع داشته [illegible]

در [illegible] است [illegible] از جمله [illegible] از مقوله ایهام [illegible] لازم آید

[illegible] جامی [illegible] ایهام [illegible] محقق [illegible] حکایت [illegible] مقام [illegible]

[illegible] از لطف نسبت [illegible] پرداخت [illegible] که از علامه [illegible] در [illegible] لغت

[illegible] نقل [illegible] العین [illegible] الغب [illegible] العین [illegible] که [illegible] جمع [illegible]

[illegible] در بازار [illegible] بغداد بر [illegible] در [illegible] جمع [illegible]

در [illegible] بجالت [illegible] [illegible] رشید [illegible] [illegible]

بازار [illegible] گفت [illegible] عدل [illegible] [illegible]

فی [illegible] العین [illegible] [illegible]

[illegible] در طلب [illegible] بستان [illegible] جمیع [illegible]

[illegible] ایهام [illegible] [illegible]

[illegible] رسیده [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] است [illegible] [illegible] گفت [illegible]

[illegible] گفت [illegible] [illegible]

از صنایع معنوی   است [illegible] لفظ [illegible] معنی [illegible]

[illegible] معنی [illegible] از معنی [illegible] [illegible] معنی [illegible]

خواهند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

از صنایع معنوی   [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] الف [illegible] متعلق [illegible] الف [illegible] در کلام [illegible]

[illegible] مستمع [illegible] در کلام [illegible] خوانند [illegible]

چنانکه بیاید مثل این شعر را افکنده قطرۀ ابر ... از ...
... لطف ... کنند و از این صورت ... در بابا ... از ... متعلق شد و لطف
و لطف ... باشد ... مرتب ... لف بنشیند ... بر ... بر ... از ... چند
بنشیند خنجر بکار ... کنند برید و درید و شکست و ببست یلان را ... و ... دست
... ... ابلد ... انعطاف ... ابد ... قبل ... بعد ... همچنین
نابعلی ... ... برید و درید و شکست و بست ... دشمن ...
... پهلو ... در ... باشد ... لف ... بلکه مختلف ... نوع
چنانکه ... باشد ... لف ... باشد ... در ...
... ... مطلع ... و جان ... خدمت
... هم ... ترتیب ... ازجمله ... و ... را
از جنس ... ترتیب ... لف ... و ... باشد ... لیکن
اجزای ... بایستی ... اجزای لف ... باشد ... ترتیب
لیکن بعضی اجزای ... را بعضی از لف اتصال ... از صنایع معنوی
و آن چنان است که جمع ... میان ... متعدده ... در ... الفراغ ... والجده
مفسدة ... والمفسده ... سکر ... سکر ...
... از صنایع معنوی ... از ...
باشند در میانه انها ... ... الغمام ... ...

دوم

یوم سخاء فنوال الامیر بدرة عین و نوال الغمام قطرة ماء ... ...
از جنس عطا ... در میانه انها تباین افکنده بانکه هر قطره ... بدره
ده هزار درهم است نوزدهم از صنایع معنوی تقسیم است و آن چنان است که ذکر کنند
اموری چند بعد از آن متعلق سازند بهر یکی چیزی را بسبیل تعیین در کلام چنانکه
در لف و نشر اشاره بآن شد و مثال هم گذشت مثال دیگر ... ...
هر یکی بر خلاف ... هر یکی ... کند ... هر یکی ...
... نیزه کشید ... حلقه ... نیزه ... صفدران ...
بیستم از صنایع معنوی جمع مع التفریق است و آن چنان است که جمع کنند چیزها را
در معنی واحد و فرق گذارند در میان انها ... چنانکه ...
کالنار ... در جمع ... صورت معشوق و دل عاشق در ... ...
و یکی از جمله حرارت بیست و یکم از صنایع معنوی جمع مع التقسیم است و آن چنان است
که جمع کنند اشیای متعدده را در حکمی از احکام و بعد از آن منقسم سازند
یا بعکس و تقسیم کنند چیزی را ... و بعد از آن جمع کنند ...
... زید و عمرو ... نشستند ... بر تخت ... بر بام ... بر زمین ...
... ... صفات ...
... صفات ... بعد از آن جمع ...
صفتی باشد انتزاع ... ازو ... دیگر ... در ان صفت ...

کمال چنین در هر صفت باشد چنانچه در صفت کمال است تحقق دیگری فرض نتوان
صفت آن ممتنع تواند گفت چنانچه عرض عریض و عمق عمیقه شعر
دعوی عالی و چنانکه گوید صدیق احمد که صدیق است صدیق الله
دیگر اختراع نمود از آنچه لات نظر آن بغض خود شعر که با جب را چه
شعله مرد بخت ... باد هم ... خرد که ... رکت ... جز
بالکنه کشی اد و فرت ... از صنایع معنوی مبالغه است و چنانکه
چیزی موجود ادنی با ... از آنچه ... مقصود گردد و ... و
هر که ... بعضی ... نوع را از صنایع دانند و ... بعضی را از صنایع شمرند بعضی
مقبول را از صنایع شمرند و ... از ... و از این نوع ... صحبت
فرزند کرده در نوع ... و ... اگر ... احتیاط است چنان ...
...ی مطلق مبالغه را از محاسن دانند ... اعتقاد آنکه مبالغه مطلق
از محاسن کلام نیست اگر متعارف در ... بوده ... و ... از
... باشد ... در این نوع ... و ... نوع ... در وجود
... که ... و ... این ... در کلام اکابر استادان واقع
شده است لیکن ... منصف داند ... آنچه گفتیم در کلمات
منثوره اگر ... حکایت ... و اطلاع مستمع از حقیقت الحال
مبالغه مطلق ... است ... مقام تعریف تشویق ... مستمع

(۱۷)

و لازم دعوی عرفی حقایق حالات ... مبالغه از صنایع معنوی است
مبالغه ... نوع اند اگر مبالغه در امری باشد که عقلا
محال باشد ... که ... آب ... افراسیاب
... نعل ... دست ... مبارک ... امرال
... ... از اعلی خواند از اکثر ...
شمرند اگر نزد عقل محال نباشد و لیکن مستبعد عقلی باشد چنانچه
... است ... فلک را ... جواد ... دسته خنجر چنان
است که ... اشتران باشد چنان ... در ... و ... ان
... و از اغراق نامند اگر محال عقلی باشد و نه عادت ... مستبعد
عقلی ... عزم ... که ... نامند ... سیوم
... و ... را مقبول نامند ... از صنایع معنوی
کلامی است ... را ... ... مصطفی ... الیه ...
... استعمال ... تمام عقلا ... کلام ... کلام مجید حمید را ... کلام
فیهما آلهة الا الله لفسدتا جمیع المحققین ... تحقیق ... را از
... کلامی شمرده ... مراد ... معتقد ... عقلا است
بلکه از ... حمید ... شرح ... و تفصیل ... لا ... کلام ...
دیگر ... دشنام ... عجب ... که ... ... لب ... دردم ...

سلطانی در ره عزم در رکابست در ره رشتم و دست من سلطان زر دان

و مثال آنکه شاعر در مدح حضرت رسالت پناه گفته [illegible] کلام مرکب

از ابداع ممکن [illegible] مدح خلق [illegible] اطلاق و او [illegible] سید رسول

در چهار کور [illegible] اطلاق از صنایع معنوی حسن تعلیل است و آن

و چنین است علتی [illegible] در حقیقت علت [illegible] که

[illegible] در آتش شمعی از افق [illegible] زهره

ببر بید [illegible] صبح [illegible] نفس [illegible]

[illegible] رشید [illegible] گاه

چنین [illegible] علت ارادت کنند از الحق حسن تعلیل شمارند

[illegible] داد [illegible] میکنند

از صنایع معنوی است و آن چنان است که امری را متعلق [illegible]

ثابت [illegible] از برای [illegible] حکم [illegible] باشد

[illegible] عشرت [illegible] صحبت [illegible] نعمت

بخلاف [illegible] خورد [illegible] از صنایع

مدح معنوی تأکید المدح بما یشبه الذم است و آن نوع باشد اول آنکه نفی عیب

از چیزی [illegible] از آن اثبات [illegible] صفت ممدوح در صورت عیب ادا

نماید [illegible] مثل لا عیب فیهم غیر ان سیوفهم بهن فلول من قراع الکتائب

ن

یعنی هیچ عیب در ایشان نیست مگر آنکه شمشیرهای ایشان دندانه دندانه شده از

بر فرق برادران [illegible] اثبات [illegible] از برای نقص صفت

ممدوح [illegible] تأکید [illegible]

انا افصح العرب والعجم بید انی من قریش [illegible] افصح عرب [illegible]

و [illegible] قریش [illegible] افصح است [illegible] لا یسمعون فیها لغوا ولا تأثیما

الا قیلا سلاما سلاما از صنایع معنوی تأکید ذم است [illegible]

بما یشبه المدح [illegible] تأکید [illegible]

[illegible]

از صنایع معنوی استتباع است و آن چنان است که امری را مدح کنند [illegible]

و مستتبع مدح دیگر باشد چنانکه گوید فلان سلطان [illegible] تهنیت گویان

است [illegible] سلطان [illegible] تهنیت مشتری [illegible]

[illegible] تهنیت [illegible] پسندیده

از صنایع معنوی ادماج است و آن چنان است که ارادت کند کلام را [illegible]

مقصود خواه مقصود [illegible] انکار کنند [illegible] دیگر را چنانکه گوید

فراق [illegible] مقصود [illegible]

کنند [illegible] فراق [illegible]

تا شمردم [illegible] تو [illegible]

عشق بیچاره مسلمی از جمله اعتبار زد در حقیقت ادماج را استتباع یک نوع از آن
صنایع معنوی لیکن جمعی قوم بخصوص و عموم از انواع شمرده اند بعضی از ایشان
دو نوع شمرده اند   از صنایع معنوی توجیه است و آن چنان است که ایراد
کلام را دو معنی محتمل باشد که معنی هر دو یکی در ظهور و خفا باشند چنانکه در ایهام
اشاره رفت   خانهاشان بلند و همت پست   زیرا که این مصراع را
خاطر اگر ... لیت عینیه سواء یعنی عمرو را مردی واحد العین بود از آن
مرتبه ... کامل ... ایشان محتمل است دعا و نفرین را
مراد گرفته ... بعد از آن معنی ... گرده نیز ... معنی محتمل
در ظهور و خفا ... باشند پس اگر معنی ... غیر ... باشند لازم
آید که ... اصل در ایهام باشد ... از صنعت علمی نیز شمرده اند
از صنایع معنوی هزل است و آن چنان است که ... در مقام
مدح ... چنانکه ... از ... جمله ... زیبا گوید
... حسنات ... از ... ظلمات ... در این نوع از کلام
مقابله ... در مقام ... چنانکه گوید ... عیب ...
... بخشش ... قسم از این نوع در ... نوع
ذکر نموده اند   از صنایع معنوی تجاهل العارف است و آن این نوع صنعت در کلام
الی ... است که ... سوق المعلوم مقام غیر المعلوم

شد و الا ... و الطف ... معلوم میشد قال تعالی انا او ایاکم لعلی
هدی او فی ضلال مبین ... قسم ... اطراد
... از صنایع معنوی ... جمله ... طریق ...
از صنایع معنوی القول بالموجب است و آن چنان است که ... طریق کلام
بلاغت ... تعلیم ... چنانکه ... از امیر رسید ... حکم ... از
خلاف ... حکم ... کسی ... از ... نوع ... از صنایع
... دیگر ... الوصل ... للناس ... این نوع را از صنایع
شمرده اند ... در کلام ... گویند
... سلطان ... محمود ... در ... کفت ... سلطان ... رسیده
سلطان ... گفت ... سلطان ... رسید گفت ... سلطان
... تجاهل ... گفت ... کرده   از صنایع معنوی اطراد است و آن چنان
و ایراد ... نام ... که ... ابن الکریم ابن الکریم ابن الکریم یوسف بن
یعقوب ابن ابراهیم ... خسرو سیاوش ... کیقباد گویند که
ذلک ... اسیاب ...   از صنایع معنوی ... موجه است و ... الفظ
در کلام غیر ... طریق ... این نوع است اطلاق کرده واقع
غیر ... از ... است که از ... متعرض ... در کلام
قابل ... کلام واقع شده است قال تعالی یقولون لئن رجعنا الی المدینه

مجید

ليخرجن الاعز منها الاذل يعني گفتند در راه که بر گرديم بشهر مدينه بيرون کند اعز قوم
اذل قوم را و ايشان در کلام خود اعز را [illegible] از خود [illegible] و اذل [illegible]
از مومنان يعني [illegible] مومنان را اخراج [illegible] پس حضرت حکيم [illegible] کلام
محکم [illegible] ايشان در حقيقت [illegible] ثابت [illegible]
[illegible] رسالت و مومنان [illegible] در [illegible] شده
قوله ولله العزة ولرسوله وللمومنين [illegible] در کلام غير [illegible]
محمول [illegible] معني [illegible] از آن [illegible] متکلم [illegible] از [illegible]
چنانکه [illegible] طعام خوردن [illegible] خوردم [illegible]
[illegible] از [illegible]
عرضه [illegible] از [illegible] تو [illegible] از [illegible] نو از رحمت [illegible]
[illegible] از [illegible] معني [illegible]
[illegible]
[illegible] قصد [illegible]
[illegible] لفظ [illegible] معني [illegible] در کلام
[illegible] لفظ [illegible] در کلام [illegible] مقصود
[illegible] از [illegible] صنايع [illegible]
[illegible] از صنايع لفظي [illegible]
[illegible]

[illegible] الحمد لله [illegible]
وان برچند نوع است و قسم مطلق [illegible] از صنايع لفظي شمرده [illegible]
[illegible] انواع [illegible]
[illegible] از صنايع لفظي [illegible] از صنايع لفظي [illegible]
وان چنانست که دو لفظ [illegible] بشند در تمام حروف [illegible] عدد [illegible]
و [illegible] اسم بشند يا فعل يا حرف [illegible]
[illegible]
صنايع لفظي [illegible] و ان [illegible]
[illegible] اسم [illegible] فعل [illegible]
[illegible]
[illegible] از صنايع لفظي [illegible]
وان چنانست که دو لفظ [illegible] در [illegible]
[illegible]
[illegible]
از نوع [illegible]
[illegible]
[illegible]

مقصود دوم از رکن اول در بیان مقصود دوم چهارم از صنایع لفظی جناس تام معروف است

چون مزدوج شعر چنانچه گذشت پنجم از صنایع لفظی جناس مجرف است که در لفظ دو

در همه امور مذکور موافق باشند مگر در اعراب حروف و مثل آنکه یکی از حروف

مفتوح باشد و نظیر او مضموم یا ساکن و در این جناس الجره تا در الف

یار بود رقم ز لکد جیشی خلقم مؤاز کرد جبة البرد جنة البرد

ایضا البدعة شرک الشرک و در این حرف مشدد را بمنزله

حرف مخفف شمرده اند ششم از صنایع لفظی جناس ناقص است

و آن چنان است که دو لفظ مذکور در نوع و ترتیب و شمار حروف متفق

باشند لیکن یکی را تا آن و دیگری را نماید باشد و آن بر سه قسم است زیرا که زاید حرف

و احد باشد یا زیاده و بر هر تقدیر در اول کلمه یا در وسط یا در آخر کلمه

در دو دو دانسته اند و در اول جناس را و را جناس زاید مذیل

و اگر زیاده در آخر کلمه یک باشد و از اطراف اخوانند و گاه باشد

و اگر زیاده از یک حرف بیش از یک باشد از آن جمله خوانند هفتم از صنایع لفظی

جناس مضارع است و آن چنان است که دو لفظ مذکور در یک حرف یا در دو حرف مختلف

شوند لیکن متقارب المخرج باشند چنانکه در ... و تجربه در ... هشتم از صنایع لفظی

جناس لاحق است و آن چنان جناس مضارع است الا آنکه دو حرف مختلف متقارب

المخرج نباشند چنانکه ... نهم از صنایع لفظی جناس قلب است و آن چنان است که دو لفظ

از الکلم

در تمام امور مذکوره متفق نباشند مگر در ترتیب حروف و آن بر انواع است اول

قلب کل و آن چنان است که ترتیب حروف بتمامی منعکس باشد یعنی آخر اول و ما قبل آخر ثانی و ما قبل او ثالث

و بر این قیاس چون مطلع به بسط حق دوم آنکه قلب در بعض از حروف باشد چون ... دیگر

و جایز است که ... از صنایع لفظی جناس مجنح است و آن چنان است که یکی از الف جناس

قلب در اول مصراع باشد و دیگری در آخر مصراع در آخر بیت مصراع ...

مرکبه ... دهم از صنایع لفظی مزاوج است و آن چنان است که ...

مذکور ... و از آنکه مردم ... قال ...

بعینها ... مضارع است ... مقصود ... معدود

... علا قدر ... حفظ ...

... ذلک ... تعلک ... تعلل

... المکه ... تعنی ... سبز کرده ...

... از تسبیح ...

و آن یکی از اقسام جناس در اول مصراع اول و یکی در آخر همان مصراع دوم

از اسمی ... یازدهم از صنایع لفظی ... دوازدهم از صنایع

... اهل الکلمه ... باسم ... مبتلا

... مجتمع ... در ... و ... القلم ...

والعقد ... در حروف متشابه باشند در لفظ ... چنان ... مسجد ...

و الخنان چنانچه حق تعالی فرموده انه لعملکم من القالین و قال ذلک لیعلم انی لم اخنه بالغیب

و مشتق آنست که میان دو کلمه در حروف اصلی و در معنی اتفاق بود و بعضی گفته اند که شبه اشتقاق

نیز نوعی است از صنایع لفظی چنانچه قال انی لعملکم من القالین و این را مشتق گویند و در امثال اکثر یافته شود

مانند این مثال که حق تعالی فرموده و جنی الجنتین دان و سوال اتفاق آنچه در

مثال دیگر سایل اللئیم یرجع و دمعه سائل و اکثر در نظم هم چنانکه در الفاظ

دارد و ترصیع آنست که دو کلمه از دو مصراع یا دو فقره در وزن و حرف آخر موافق باشند و مطلع

باول مصراع ثانی مثال که ای گرد لشکر گرد تو ای جاه تو دارد جاه الامر حسن اکثر در اسلام

گویند و همچنین بر الفاظ شعر همچنین و انگشت در زیر کنند برای مانند در اسلام

[illegible] تو تا کنند نقصان دادی و در حق سلیمان آن که [illegible]

از صنایع لفظی یکی است و آن چنانست که اوایل اواخر فقره یا بیت مشتمل بر الفاظ مکرر

باشند و در نظم التزام آنست که در دو مصراع یا در دو مطلع یک لفظ باشند و در صنع

باره اول مصراع اول یا دوم مصراع ثانی یک لفظ باشند و مثال در نثر و نظم اسم

بیچه و جمع یک فقره اول مطرف و لفظ جمع در دو سخن باشند چون قال اوار

و کلام الدین حمد الله قرار داده و قوم حکیم الطوال ادامه فصل و خیر قادر ابن حسام گفت

آده دل از جهان فنا قصد کوی ان جهان شیخ گویان از ره کار آنکه نگوید آن

و همچنین مطلع همین قصیده عبد الحسن گفت از مصراع دوم در دو بکار آمده بر رجوع حسن ازحد هم

بر اسم در اول آمده و حکم ترصیع است و لفظ جنات در نظم با الف الف نثر و مصرع

باو فقره

باو فقره برابر وزن و یک قافیه باشند خاقانی فرماید که اسلام حسن خلق را موجب

مرحمت مشرف امیر نورد صدق ابوبکر شیخ اعدل که در مردانگی مرد کشت

و بعضی از صنایع معنوی آن قسم متوازی و ترصیع است و تشام و بعضی اکثر بر آن باشند

در شعر و نثر از معنوی و الوان که ترصیع و قافیه مطلق فواصل باشند و بر سجع

که در شعر در آخر کلمه از فقره اکثر مشترک در بعضی از آن سجع و بعضی گویند که مرکز

آن است که فقرات هم متساوی باشند و حاصل در یکی از مرصع و در مطلع مصرع

مجرد و از مصراع سامع بسیار آمده و آن اطول چنانکه حق تعالی فرموده و النجم اذا هوی

حاصل صاحبکم و ما غوی بدانکه در کلام الهی سجع اطلاق نتوان کرد بلکه آن را فواصل خوانند

و بنا سجع بر سکون آخر فقرات است اگر آخر فقرات متحرک باشند از سجع خارج اند و از

انواع سجع است تسطیر و سجع در یک مصراع باشد و مصرع دوم یا سجع شده

سجع چنانکه گفته شده ای گرد تو ای مرد دیدم بکار نیم [illegible] سید آن

کنند تا بر دو هم از صنایع لفظی تجنیس است و الجناس که کلمات دو فقره

باهم متوافق باشند در وزن و مختلف در حرف چنانچه حق تعالی فرموده و

در رابع مثنوی تشریح از صنایع لفظی تجنیس است و الجناس است دو کلمه را

از حروف اخر ترتیب حروف اسمان کلام کلما ابد چون قوله تعالی فلک فی دارد

و در بعضی بعد از صنایع لفظی تلمیح است و ان از انواع رموز است و الجناس

و انواع بیت و نثر که در آن آورده از آنها حذف کنند نو را تام

مثلا بالقصر فی حطیر در بعضی ازان و ترصیع خوانند و اما آنچه گفتار

از حروف قافیتین در میان اصحاب دانش مشهور است الف و با [illegible] قافیه
و بس محتشم در [illegible] بحرین [illegible] قافیتین گفته [illegible] تواند [illegible] در دلم
[illegible] صدف [illegible] چون [illegible] جسم [illegible] شد [illegible]
محتشم از [illegible] شاعر [illegible] دارم [illegible] از ضایع لفظ لزوم
ما لا یلزم [illegible] التزام [illegible] قبل از حرف [illegible] حروف [illegible]
[illegible] قصیده و غزل [illegible] قصیده لامیه [illegible]
چنانکه در [illegible] التزام [illegible] قبل از لام [illegible]
و [illegible] لزوم ما لا یلزم [illegible]
الا [illegible] علی تلک المراحل والمنازل [illegible]
[illegible] التزام [illegible] قبل از لام [illegible] لزوم ما لا یلزم [illegible]
[illegible] لا الیتیم فلا تقهر و اما السائل فلا تنهر [illegible]
معنی و لفظ [illegible] مستحسن [illegible]
ایراد شده باشد [illegible] اختیار [illegible]
از [illegible] اعتبار [illegible] نظم [illegible] کلام [illegible]
بر [illegible] شده و از سرقت و انتحال [illegible] نظر [illegible]
دارد [illegible] مضمون [illegible] و به تغییر لفظ [illegible]
مطلب [illegible] از سرقت [illegible] در [illegible] مضمون [illegible]

[illegible]

اندک تغییر داده [illegible] الفاظ [illegible] کرده [illegible]
مضمون [illegible] از مضمون دیگر اخذ [illegible] از اقتباس [illegible]
چند [illegible] صحیح نیست [illegible] چندان هم مقبول نیست بلکه [illegible]
مستحسن است ۲ بلکه [illegible] در مقام [illegible] تعمیم [illegible]
در [illegible] الا [illegible]
و [illegible] از [illegible]
[illegible] اند [illegible] پسندیده نیست [illegible]
بعض [illegible] شاعر [illegible] گفته [illegible]
[illegible] بزرگان [illegible] و امثال این [illegible]
[illegible] کلام [illegible] حقیقت این [illegible]
[illegible] نیست [illegible] کلام [illegible]
[illegible]
[illegible] جمیع [illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
[illegible] کلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] از [illegible] گفته [illegible]

[illegible]

[illegible]

تفاوت عبارت با اتحاد معنی از کمال بلاغت یکی از ظرفا در وداع
دلدار گفته ... تمام شب از معنی تعبیه خود از لطف تمام ... لطیفه
او را ... سپیدی ... دانه ... برسید ... لطیفه از تمام ... دو بیرون
... شد و ... بیش ... ... در ... ... فرح
... ... که ... از او خمش ... اند و اکرام جماعت ... از
درجه اعتبار ساقط ... باشد ... و ... که ...
الملک ... عبارت ... از ... که ... از ... از الحق
... بر ... عقل ... فرو ... کفش و کفتن
... شد ... روشن ... از لطف ... بسیم ...
عطف ... بصواب ... ایه الله اجعل ... صدق
وکلام حق ... خاتمه در بیان تشبیهات و تمثیل تشبیه ...
چیزی را بچیزی در امری ... از احوال معینه ... لکن
... را مشبه ... و ... را مشبه به ... الا شتراک
وجه شبه و ادات ... تشبیه و مشبه و مشبه به ... محسوس ...
از حواس ظاهره ... نه ...
چهره تشبیه بدن ... قند و زلف ... و آواز ...
و ... معقول ... حواس ... چهره تشبیه ...
در بیان ... محسوس ... معقول ... وجه شبه ...

لو

و چهره زنگی در تشبیه ... معقول ... در تشبیه ... وجه
... تشبیه یعنی مشبه و مشبه به هر دو محسوس باشد چنانکه در باب استعاره گذشت
شبه ... محسوس باشد و معقول چنانکه ... و الله ...
یا معقول باشد وجه شبه ... معقول ... باشد چنانکه ... است ...
وجه شبه ... محقق ... چنانکه گذشت در ... الله ...
... تشبیه ... در ... در ...
... در ... شبیه ... که ...
باز ... وجه شبه تمام حقیقت ... باشد ... زید ... عمرو ... در ...
... حقیقت ... تشبیه ... که ... در ... حقیقت
... در ... رنگ ... طعم ... که ...
اثبات ... از تشبیه ... امکان ... از ... باشد چنانکه ... از ...
و ... که ... انور ... در ...
در بیان ... و گاه غرض از تشبیه بیان حال مشبه ...
... هم ... است و گاه ...
مقصود از تشبیه تقریر ... در ... چنانکه ...
... و طلب ... نظیر ... در ... بر ...
و ... در اقسام مشبه به ... در ...
لازم ... و گاه غرض از تشبیه بیان مقدار حال مشبه باشد ...

وضعف و زیاده و نقص در جمیع تشبیه ... [illegible] ... در وقت مقصود

شده و ضعف رنگ باهم نه احمر رنگ و در این نوع مشبه به اقوی و اتم باشد

و لیکن باید اشهر باشد و گاه باشد مقصود از تشبیه تزیین مشبه باشد ... [illegible]

بجسم ... و گاه باشد ... از تشبیه تقبیح مشبه باشد چنانکه تشبیه کنند ... [illegible]

پر آبله ... [illegible] ... انور ... [illegible]

... [illegible] ... بر ... [illegible]

... [illegible] ... خشک ... [illegible]

بیشتر ... [illegible] ... در جملهٔ ... مشبه به ... [illegible]

... [illegible] ... بوهم اندازند ... [illegible]

مشبه را از ... [illegible] ... خطا ... [illegible]

عذاران دیگر آنکه غرض بیان اهتمام بمشبه به باشد چنانکه ... [illegible]

... [illegible] ... کنند از جهت اظهار ... [illegible]

... [illegible] ... از امور ... [illegible]

... [illegible] ... معلوم شده ... [illegible]

در شش نوع از آن ... مشبه در نوع رابع مشبه به باشد بدانکه

... [illegible] ... منقسم شود بچهار قسم ... مفرد بمفرد

... [illegible] ... مرکب ... [illegible] ... مفرد ... [illegible]

... [illegible] ... اذا الصعود ... اعلام ... [illegible]

آن

نظران ... [illegible] ... و چنان نماید این ... [illegible]

... [illegible] ... تشبیه ... [illegible]

... [illegible] ... شبه ... [illegible]

محتاج است ... چهارم تشبیه مرکب ... چنانکه در ... [illegible]

باشد باز تشبیه ... [illegible] ... مشبه متعدد ... [illegible]

... [illegible] ... تشبیه ... [illegible]

... [illegible] ... مفرد ... [illegible] ... چنانکه ... [illegible]

... [illegible] ... متعدد باشد و مشبه متعدد ... [illegible]

چنانکه ... [illegible] ... تشبیه ... متعدد ... [illegible]

... [illegible] ... تشبیه ... [illegible]

... [illegible] ... بوجه شبه ... [illegible]

... [illegible] ... وجه شبه ... [illegible]

از ذاتیات ... [illegible]

... [illegible] ... در صفت ... [illegible]

... [illegible] ... وجه شبه ... [illegible]

... [illegible] ... شلا ... [illegible] ... جنس

... [illegible] ... تشبیه ... [illegible]

... [illegible] ... عربا

اخراج از وجه شبه کنند و این را عموم تشبیه خوانند حفظ دوم مفصل و وجه شبه در آن مذکور باشد

چنانکه گفته خد رخ ... بود در رنگ مثل لاله است این تشبیه ... وجه شبه صنعت ... چون

اهل تشبیه وجه شبه وصفی باشد منتزع از امور متعدده مجمله ... مثل الذین حملوا

التوریه ثم لم یحملوها کمثل الحمار یحمل اسفارا وجه شبه منتزع است از حامل محمول ...

برادوبر ... عدم انتفاع او از آن ... که ربط ... برکار ... از ...

در دزاد ... باله و ... و از این تشبیه مثل خوانند تا مشبه به مثل ...

عنه مثل که چنین باشد پس تشبیه ... بکار ... ازبد انکه گاه باشد ... تشبیه ...

و آنرا مستعمل در کلام ... ... مثل شیر است در ... ... و آن ... از ...

انواع بیان ... ... باشد و گاه باشد وجه شبه را حذف کنند و این ... از ...

و گاه ... ... را نیز حذف کنند و این ... از دوم است و گاه باشد ... ... را نیز حذف کنند چنانکه

بگوییم که شیر را کشتم و این را جمع ... و ... ... را ... بگویند چون

حذف وجه شبه ... ادات تشبیه اما تمثیل بدانکه ... کلامی مستعمل ... در غیر معنی ... ...

استعاره ... علاقه مشابهه باشد در ... ... از ... معانی حقیقیه ... ...

متردد در امری ... تقدم رجلا و تؤخر اخری ... ...

... ... که ... ... قدم ... ...

قدم بعضی کنار ... ... از آنکه ... ... تقدم رجلا و تؤخر اخری

و اراده ... از ... ... تردد در ... باشد ... ...

... ... و از ... تمثیل ... ...

... ...

... استعمال در کلام شیوع یافته مشهور شود از آن مثل ... خوانند و شرط

آن ... ... در استعمال امثال ... باید ... ... استعمال اصلی تغییر ندادو ...

استعمال اصلی ... استعمال ... ... در ... ...

... ... الصیف ضیعت اللبن ... ... الا استعمال ...

امری ... ...

... همان ... ... الصیف ضیعت اللبن ... ... خواه ... ...

و ... ... استعمال نماید باید ... ...

تا تغییر ... ... بلکه ... ... خوانند بدانکه ... ...

... لفظ مثل را استعمال کنند در امری ... از ... ...

... ... و ... ... و عجیب و قصه عظیم ... و ... ...

... ... المثل الذی ... ...

... ... المثل الاعلی ... ...

عظیم ... ...

... ...

... مجاز لغوی استعمال لفظ است در غیر معنی موضوع له با قرینه ... ...

... ... خوانند ... ...

مسبقات ... ...

و ... مسبقات ... ... قرینه آنکه حقیقت در ... ...

[illegible]

شد قدری نحو بعد انبت الربیع البقله رشد از حالها ان ذره فعل حد الله

جل و علا است به بهار بو اسطه زبان ابنا سلام فعل مجهول زبان ارشد در قرآن

فابرادات دیگر من مجموع الامال که در قرآن زیاد حقیقت نیست و شکر بهار حالیم ار روز

وار نیست در زبان بعضی است و نرم اللاییر الخندیه بدیهی است و سیاه با مرغوب بلاد

نه امری که بعد ما ان ابیطا مرحا و الیضا و اعرج للارض الفها لها و الضوء

عیشه راضیه عیشه مرضیه است ایضا فرزند اشاره است در کلام مجید و روایات

خاص و عام زیاد است و الحمد به پایان رسید این کتاب سعلوم نحو

بنفس نفیس که سابق بود فرزند دیگر است بی نیاز است و الله حقیقت الحمد لله علی

داده شکر و این بعض مسایل پیش از آنچه بود در سایر ابواب آنچه مقصود از او

در این رساله مختصر نموده بطور یاد داشت دیگر است اگر فرزند ارجمند از بر نماید

دهر که سایر الغرض بحر سه روز سیاه کار بنده فقیر احمد قلم عفو تقصیر بجهه خطا کشد در حج

بهتر از آن کتاب بندگی تحریر در ماه رجب ربیع الاول در شهر ... فارسی خوشنویسی

الرجب المرجب ۱۲۴۲ در بندر ابوشهر در حین که کار عظمت بنیاد ارشد والاشانی شاهزاده

فرخنده خصال معدلت گستر گردون اقتدار عدالت ... میرزا ... قاجار خدمت مملکت

فارس اید الله دولته بعزم انتظام مهام امورات عام بنیاد در فارس و عراق شده

بندر ابوشهر چند روزی متصف ... احتشام ... فقیر از ملازمین حضور ... آنوقت

بودم در هنگام فراغت بتالیف پرداخته با تمام رسید سید ... عمر

الا عالی علی ابن محمد اسمعیل محمد مهدی علی اکبر

غفر لهم و لوالدیهم